

افلاطون در تربیت یا هدف تربیت چنین تعبیری دارد که تربیت عبارت از وگرددانیدن از پندار و روی کردن بفهم و شناسائی است از پندار و روی کردن بفهم و شناسائی است ، یعنی در فکر همه ماها یا در فکر هر کودک یا هر انسانی ، ابتدا درباره امورگمانها و اوهامی است و هرکس یک شناخت مبهم نسبت به طبیعت و یک شناخت مبهم نسبت بنفس خودش دارد .

تربیت این است که این پرده ابهام را براندازد و شناخت واقعی و حقیقی و باصطلاح شناخت یا معرفت علمی بدهد .

ارسطو میگوید انسانرا بایستی بین دو حد افراط و تفریط متعادل کرد یعنی شجاع کرد چون شجاعت حد معتدل بین تهور و حین است و او را بخشنده کرد که بخشندهگی حد متوسط بین تبذیر و خست میباشد .

میبینیم که این بیان هم نکته ظریفی دارد . روسو میگوید هدف تربیت پرورش انسان طبیعی است و معتقد است آنچه از آفریدگار صادر میشود پاک و منزه است و سپس محیط اجتماعی است که انسان را میآلاید و بدش میکند پس تربیت باید او را انسان طبیعی به بار آورد و از آلاش نگاه دارد . فکر میکنم مریبان تربیت دینی هم باین لطیفه تربیت طبیعی و فطری اشاره کرده‌اند و روسو مشابه آنرا گفته است . هدف تربیت بنظر رومیان قدیم این بود که سربازی شجاع برای دفاع از حریم مملکت و مرزهای مملکت بیوروند .

این پرسش شاید ب فکر ما بیاید که چرا تربیت میکنیم ؟ یا چرا باید تربیت بکنیم ؟ و یا پرورش چیست به بینم پیشینیان در زمینه هدف پرورش یا تربیت چه گفته‌اند سقراط که حکیم یونانی است و نظر تربیتی داشته میگوید هدف تربیت خودشناسی است و شعار او این بوده خودت را بشناس .

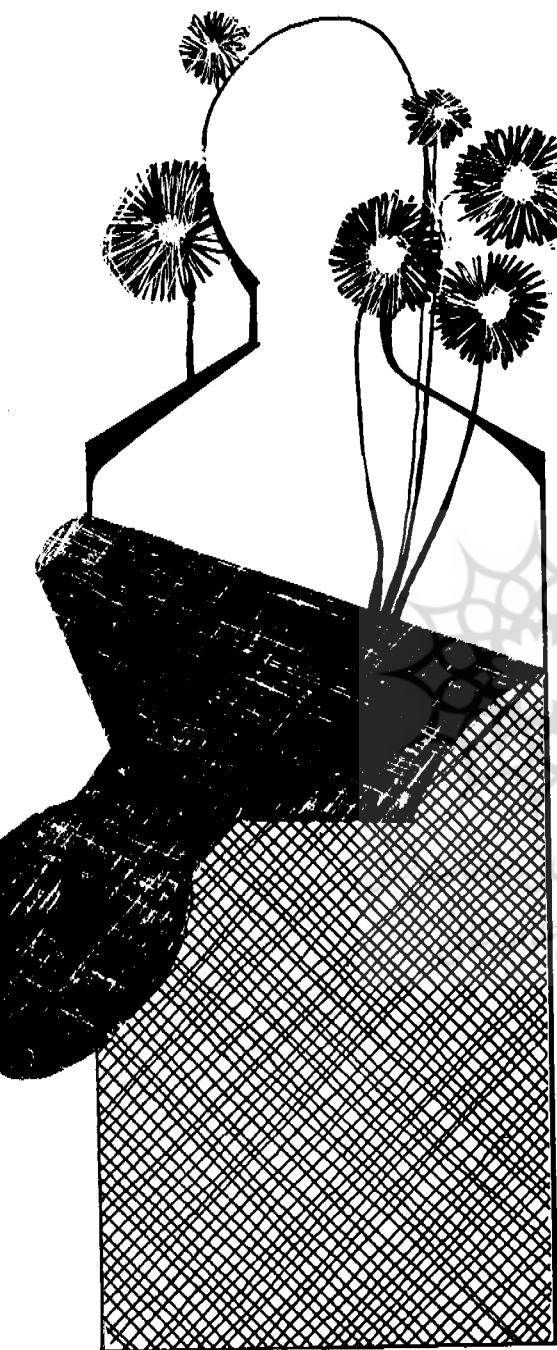
تدریجی وهم آهنگ کلیه قوایی که در درون شخص نهفته است . این مطلب چند نکته دارد - رشد طبیعی - یعنی همانطورکه طبیعت میخواهد باید کودک را رشد داد و تربیت کردن امر طبیعی ومستمری است یعنی بصورت جهش نیست . تربیت باید هم آهنگ باشد یعنی از جهت اجتماعی از جهت فردی

بعضی متخصصان واهل فن هم برای تربیت تعاریفی نموده وهدفی تعیین کرده اند منجمله جامعه شناسان میگویند هدف تربیت پرورش تبعه مفید برای مملکت است . مورخین میگویند هدف تربیت پرورش فردی است که میراث کهن را دریافت نموده برومندتر کرده به نسل نوین بسپارد .



و از جهت عقلانی واز لحاظ بدنی واز لحاظ عاطفی باید بکودک تغییر مطلوب داده شود وخلاصه به شخصیت توجه کنند . چنین تربیتی مطلوب روانشناسان وپستالوزی است که همه قوا را درنظر میگیرد نه یک جهت را اسپارته ها (یونانیها) میگفتند هدف

روانشناسان هم در تربیت سخنهایی دارند پستالوزی که یک مربی سوییسی وخدمتگذار خوشنامی بوده ومکتبهای متعدد تربیتی داشته ودر حدود دویست سال پیش میزیسته و پرورشگاه هم ساخته ومرد با ارزشی بوده میگوید تربیت عبارت است از رشد طبیعی و



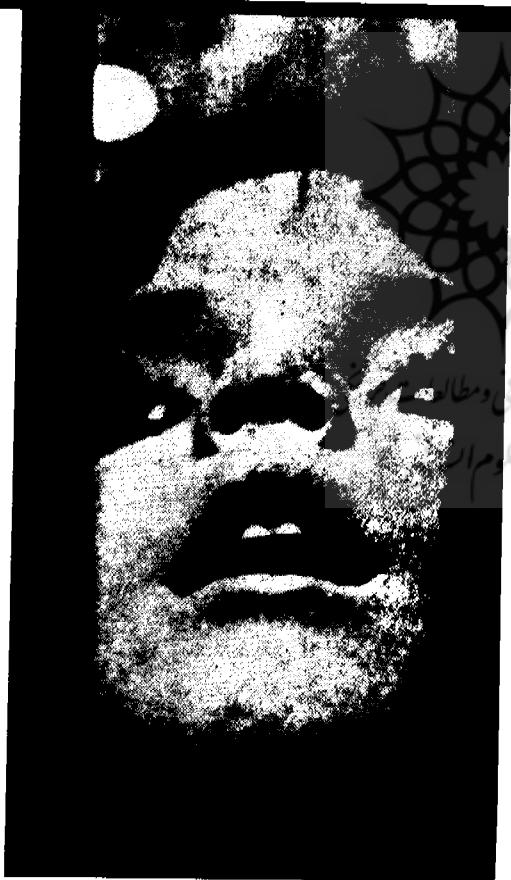
تربیت آماده کردن سربازی است که بتواند در سخت ترین شرایط با گرسنگی و سختی بسازد و بدشمن بتازد و این تربیت یکجانبه و از جهت بدنی است اما معلوم نیست از جهت فکری و عاطفی و غیره چگونه باشد و نتیجه این نوع تربیت این شد که مدتی قلمرو خود را گسترش دادند و بعد مغلوب و منقرض شدند و این زیان تربیت یکجانبه است پستالوزی میگوید تربیت باید هم آهنگ باشد اما در اسلام چه گفتهاند درسوره جمعه آیه ۲ میخوانیم : هُوَالَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ : اوست خداوندی که برانگیخت پیامبری را از بین درس نخواندهها از میان خود مردم که بخوانند آیات خدا را ، ابتدا آنها را تزکیه کند و آنگاه کتاب پیامورد حقوق و قانون تعلیم بدهد . در این آیه تزکیه مقدم بر تعلیم ذکر شده و معلوم میشود تربیت یا پرورش مهمتر از آموزش است تزکیه یعنی زدودن آرایشها صفا دادن بروح و روان و بعد تن و جان و آراستن انسان بصفات و کمالات اخلاقی و انسانی . این است تزکیه و مقدم بر تعلیم میباشد (وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ) هر جا تربیت یا پرورش هست تعلیم جزئی از آن است اما هر جا آموزش بود معلوم نیست فرد تربیت اجتماعی یافته باشد - هدف آموزش را فعلا در سه قسمت خواندن - نوشتن - حساب کردن خلاصه میکنند ، اگر این سه

و نمیشود از زیر بار آن شانه خالی کرد و این مسئولیت در مورد اولیاء و معلمان شدیدتر و اختصاصی‌تر است در حدیث دیگری مقام رسالت فرموده‌اند (كَلَّ مَوْلُودٌ يُولَدُ عَلَيَّ الْفِطْرَةِ ثُمَّ أَبَوا يَهُودِيَّةً أَوْ مَجَسَّانَةً أَوْ بَنِي صِرَائِه) هر فرزندی که بدنیا می‌آید برفطرت خدا - پرستی است و بعدا اولیاء هستند که : این فرزند را یهودی یا نصرانی یا مجوس میکنند یا موحد یکتاپرست نگه میدارند تا مسلمان

بقیة در صفحه ۳۲

قسمت را بدون پرورش اخلاق آموزش دادیم تربیت تحقق نمی‌یابد چه دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا - آموزش تنها کافی نیست و تربیت لازم است با توجه به رهنمود رسول الله خواندن و نوشتن و حساب کردن می‌آموزیم که وسیله خدمت بخلق باشد . پرستش دوم این است که " چه کسانی مسئولیت تربیت را برعهده دارند " از آیه‌ای که ذکر شد برمی‌آید که رسولان اولین افراد برای تربیت کردن مردم هستند . اما وظیفه منحصر بآنها نیست .

در قرآن کریم سوره آل عمران آیه ۱۰۴ می‌خوانیم (وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) باید باشد در میان شما گروهی که مردم را بخیر و نیکی می‌خوانند و امر ب معروف کنند و نهی از منکر بنمایند این دستور خدا است از کجا معلوم است که ما مورد خطاب نباشیم و این گروه نیستیم و بچه دلیل باید بانتظار بنشینیم که دیگران خارج از جمع ما پیدا شوند و این وظیفه را انجام بدهند پس ما هم مسئولیم و جزء این گروه می‌باشیم - پیامبر اکرم (ص) فرمود (كَلِّكُمْ رَاعٍ وَكَلِّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ) هر یک از شما مسئولید و مسئول رعیت خود هستید و مسئول خانواده و فرزند مسئول شاگرد و راننده و باغبان و خدمه و مسئول سرباز و سایر افراد اجتماع می‌باشید این پیام رسول خدا است پس مسئولیت تربیت کردن ، یک مسئولیت همگانی است



— برنامه تربیت برای ایجاد تغییر در همه ابعاد وجودی انسان است .

— در سازندگی انسان همگان ، از پدر ، مادر ، اجتماع ، مدرسه و معلم ، دولت ، و خود فرد وظیفه مندند .

— او در تربیت مراحل متعددی را باید طی کند تا بمرحله کمال برسد .

— گمالات آدمی را درجاتی است که با عدد قابل بیان نیست تنها میتوان گفت به تعداد افراد درجات است .

— هدف و مقصد نهائی تربیت وصول به کمال مطلق و کمال بینهایت است .

— امکان اوج گیری برای انسان وجود دارد بهر میزان و درجه ای که بخواهد و بتواند .

— در سیر نزولی نیز امکان سقوطش از همه موجودات بیشتر است و حتی پست تر از حیوان میشود .

— بنای تربیت براساسی صلح و سداد بمعنی عام و مطلق کلمه است .

— اساس رشد شخصیت تنها بر پایه ریستی نیست ، فکر و اندیشه ، خلاقیت و جنبه روانی هم جای پائی دارد .

— در پذیرش جنبه های مثبت تعالیم تعصب وطنی و نژادی نیست .

— همگان وظیفه باحیای و تکمیل انسان و پاک سازی این مدرسه عظیم جهانی دارند .

— برای زندگی انسان نهائی جز ابدیت

است که گوئی حد و مرزی نمیشناسد . ما را امکان آن نیست که بررسی همه جانبه آن بپردازیم و اینک تنها بد بخشی از آن آنهم با رعایت اختصار اشاره میکنیم :

— از نظر اسلام جهان با همه وسعتش آفریده و ملک خداست .

— آفرینش براساس حق و قانون ، عدل و نظم و حکمتی بی منتهاست .

— هیچ چیز بی حساب ، بی اساس ، بیهوده و بازیچه آفریده نشده است .

— امور عالم بر روی نظام علت و معلول است .

— انسان با همه کوچکی یا عظمت نسبیش مهره ای مهم و اساسی از این نظام است .

— همه آنچه در آسمان و زمین است میتواند مسخر او باشد .

— ادامه مجبور به ادامه حیات در محدوده و منطقه ای خاص نیست .

— در این نظام آنجا وطن است که در آن عقیده آدمی محفوظ بماند .

— تربیت آدمی برای رشد و ارتقاء و تکمیل و تکامل است و یافتن راه خیر و صلاح است .

— تربیت دوره و محدوده ای از عمر را شامل نمیشود بلکه تا پایان دوران حیات است .

— هدف از زندگی کسب آمادگی برای زندگی نه تنها در این سرای بلکه در سرای دیگر نیز

میباشد .

برای شما که در راه تحول فکری و معنوی جوانان ما گام بر میدارید و سعی بر این دارید که ادامه دهنده راه پیامبران و مروج تعالیم انسان ساز اسلام باشید، آرزوی موفقیت دارم مدرسه و خانه، دورکن اساسی جوامع بشری است و تعلیم و تربیت صحیح تنها با ایجاد ارتباط کامل بین این دو مکان مقدس امکان پذیر است. ایجاد این ارتباط کاری است عظیم اما در عین حال بسیار مفید و هر

۲

توفیقی که در این زمینه حاصل شود، نتیجه بر شمر آن به جامعه باز میگردد و باعث خوشنودی پروردگار میشود.

همکاری نزدیک اولیاء و مربیان میتواند خانه و مدرسه را به مرکز تربیت و تزکیه واقعی تبدیل کند. اینجانب موقعیت شما را در راه خطیر و پر شمری که برگزیده اید، از خداوند متعال خواستارم و امید آن دارم که با توجه به تعالیم اسلام و با عنایت به رهنمودهای امام امت، بتوانید به هدف بزرگی که در پیش دارید دست یابید و در راه تعالی نسل جوان و هدایت آنان بسوی کمال انسانی که هدف اصلی جمهوری اسلامی است، موفق باشید.

با آرزوی موفقیت برای همه خدمت گزاران اسلام و مسلمین

محمد علی رحائی

نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران

جناب آقای رجائی و خیر مقدم بوسیله آقای ناصر رضائی قرائت و انجام گردید و به ترتیب سخنران های برنامه ها آقای نخعی معاون آموزشی و ادارات آموزش و پرورش و آقای صافی دبیر شورای عالی آموزش و پرورش و آقای آدرانی نایب رئیس شورای عالی انجمن اولیاء و مربیان ایران و جناب آقای باهنر وزیر آموزش و پرورش بودند. پیوند ضمن سپاسگزاری از نخست وزیر عین پیام ایشان را نقل میکند. و وعده میدهد که در شماره های آینده پیرامون سمینار کلیه مطالب گفته شده برای شما پدران و مادران و مربیان اقدام نماید. خدا یار و نگهدار شما باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

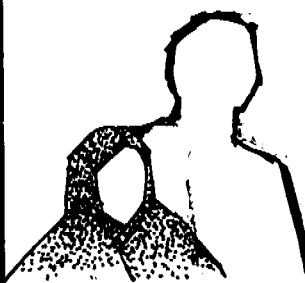
پیام محمد علی رحائی نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران به انجمن اولیاء و مربیان

بسم الله الرحمن الرحيم

برادران و خواهران

گرد همائی شما برای بررسی مسائل آموزش و مشکلات تعلیم میتواند گامی مثبت در جهت دستیابی به اهداف مقدس اسلامی در زمینه تربیت انسان شایسته باشد. اساس رسالت انبیاء بر اصل رشد و تعالی انسانها استوار شده است و مشقاتی که پیامبران در این طریق متحمل شدند، هدف پاک والهی آنان را روشن میسازد.

با سخنی چند پدران و مادران



خیابانها و کوچه‌ها و در و دیوار شهر ورستاها را گلگون کرد و نهال انقلاب را برومند و بارور ساخت و پیروزی را نصیب این ملت کرد . همان فرزندانیکه از آغاز پیروزی تاکنون با ایثار و شور و عشق و فداکردن جان خود انقلاب اسلامی مقدسمان را پاس میدارند . باین فرزندان که همه چیز امروز و فردای ما هستند ، توجه کنیم با آنها مهربانتر باشیم و در هر مرحله سنی که هستند متناسب آن مرحله با آنها برخورد داشته باشیم . بمسائل ، خواستهها و نیازهای آنها اهمیت بدهیم . این توجه و مراقبت نه تنها یک وظیفه انسانی معنوی است که یک تکلیف شرعی هم هست و پدر و مادر و فرزند را برهم حقوقی است . درطول سالها خدمت معلمی ام کمتر به پدر و مادری برخورداهم که بمسائل پرورشی فرزنداناشان فکر کنند ، معدود پدر

در این روزهای سخت که در معرض آزمایش و امتحانی بزرگ از طرف خدای یکتا هستیم از خودش میخواهیم که یاریمان کند و توان و تحمل عطا فرماید تا در این آزمایش و دیگر آزمایشها روسفید و سربلند باشیم . ولیاقت و شایستگی برخورداری از انقلاب بی نظیر و معجزه آسایمان ، و مواهب فراوان آنرا که از همه بالاتر رهبری قائد و امام عزیزممان میباشد داشته باشیم . موضوعی که مرا برآن داشت چند جمله‌ای بنویسم و ادای دینی کنم مسئله فرزندان عزیزمان میباشد ، همان فرزندانیکه قبل از پیروزی انقلاب دلاورانه به خیابانها ریختند و در برابر رژیم طاغوت قد علم کردند و پدر و مادرها را به دنبال خودکشاندند و به عصیان و شورش واداشتند . همان فرزندانیکه حماسه‌ها آفریدند و شهیدها دادند و خون پاکشان

تصویر روی جلد به ضرورت لحظات خونین و پربار جنگ کار شده است مجموعاً " کودک است و جنگ است و حرکت .

حرف از شور است و توان انقلابی کودکا — نمان، کودکانیکه همگام با پدران و مادران خویش در نبرد همیشگی مظلومیت سرخ شان با تمامیت سیاهی ظلم در همهٔ زمانها شرکت جسته اند. خطوط محکمی که در تصویر کردن چکمه ها بکار برده شده ضرورتاً " برای تفهیم سنگینی و خشونت جنگ بوده است و در کنار آن نرمی خطوط پای کودک که درون چکمه قرار دارد بیانی از لطافت روح و پاکی اندیشه‌های کودک دارد .

این دو سبیل که خود موجد شور و در مجموع حرکتند در راهی گام نهاده اند، راهی سخت که پر خـون است و بر شهادت و هراهی که سعب باشد و پرارزش که بخواهد بشر را به انسان منتهی سازد جای پای خون و شهادت خواهد داشت

در گذر این راه اسارت را زیر پای نهاده است و به قیمت دادن شهیدان خورشید صفت که نه تنها قلب اند و خون می دهند که خورشید اند و جان و نور می بخشند و راهنمای حرکتند هر لحظه *من الظالمات الی النور* .

و این هدیه کوچکی است به یادواره تمام کودکانمان که لحظه به لحظه جنگ را می چشند و با قطره قطره خون خویش شهادت را غسل می دهند .

و مادرانی که بمدرسه مراجعه میکردند نگران پیشرفت درسی بچه‌هایشان بودند و مـی—خواستند بچه‌ها نمره‌های عالی داشته باشند تا یکی دیگر از اسباب تفاخرشان بر دیگران حاصل آید . و هیچ توجهی به رفتار ، گفتار و نحوه ارتباط فرزندشان با دیگران نداشتند بسیاری از والدین را دیده‌ایم که حتی—نمیدانند فرزندانشان که بمدرسه میروند در چه کلاسی و پایه‌ای درس میخوانند . بیشتر ما فکر میکنیم وقتی نیازهای مادی فرزندانمان را فراهم کردیم برای آنها غذا و کفش و لباس و کیف و کتاب آماده کردیم و اسم آنها را در مدرسه‌ای نوشتیم تمام وظایفمان را نسبت بآنها انجام داده‌ایم و دیگر—تکلیفی نداریم . در حالیکه از مقدمات اساسی قبلی گذشته وظیفه سنگین و اصلی خانواده از زمان ورود فرزند بمدرسه که برای او جامعه‌ای ناشناخته و نامانوس است شروع میشود و این مراقبت مداوم باید ناظر بر تمام تغییرات و تحولاتی باشد که بتدریج در کودک بوجود می‌آید و او را از کودکی به نوجوانی و جوانی و کمال میرساند . خانواده‌ها باید دوش به دوش مدرسه و هماهنگ با آن برنامه‌های آموزشی و پرورشی را تعقیب نمایند و بپذیرند که مدرسه نمیتواند به تنهایی این بار سنگین را بمقصد برساند و به ارتباط صمیمانه و مداوم خانواده‌ها نیاز مبرم دارد

والسلام علی من التبع الهدی

هوشنگ موفق اردستانی



مستخرج از نشریه فدراسیون بین‌المللی
آموزش اولیاء

یکی از جنبه‌های مثبت تلویزیون اینست که می‌تواند بصورت وسیله مناسبی اولیاء را در محدوده درک زبان و دنیای کودکان وارد سازد. از طرف دیگر با ملاحظه اینکه کودک چگونه تلویزیون را تماشا میکند؟ چگونه می‌خندد؟ چگونه احساس و هیجان خود را نشان می‌دهد؟ چه عکس‌العملهایی از خود ظاهر می‌سازد؟ و نظایر آن میتوان جنبه‌ها و جهات ناشناخته یا کمتر شناخته شده شخصیت کودک را ملاحظه نمود.

از مسائل مهم در مورد تلویزیون رفتار اولیاء در مورد چگونگی و میزان استفاده از آنست. طبیعا باید ساعات استفاده از تلویزیون، انتخاب برنامه‌ها، اولویت کار در سن و مدرسه و غیره در مد نظر گرفته شود و در این زمینه اولیاء باید از کناره‌گیری مطلق از یکطرف و سختگیری و اعمال قدرت

تلویزیون

در ارتباط با اولیاء و برنامه‌های آموزشی

مورد علاقه و نیاز خود را ببیند .
از عوارض مشاهده و تماشای تلویزیون



ایست که کودک در ارتباط با واقعیات و افراد بیشتر به تماس از راه دید اهمیت میدهد و درپاره‌ای موارد ذوق و علاقه بحرکت کردن و خواندن را از دست میدهد و بدین ترتیب این صدای درونی تخیل خاموش میگردد و عده‌ای " قهرمان " الگوی همانند سازی او قرار میگیرند و برنامه‌ها و مطالبی که مشاهده کرده است زمینه تفکر و تصور او واقع میشوند .

تماس کودک با تلویزیون و بویژه آگهی- های تبلیغاتی آن و ارتباط آن با افزایش مصرف نیز مسئله شایان توجهی است و در جوامع مصرف از این وسیله در جهت بالا- بردن مصرف سوء استفاده فراوان میشود و لزوم مصرف و هوس و علاقه خارج از حد نسبت بآن بکودکان تلقین میگردد و نیاز- های غیر عینی مطرح شده و بمرور زمان

بیش از حد از سوی دیگر احتراز نمایند و نوعی " محیط‌زیست خانوادگی " ایجاد نمایند که حفظ اصلی و اساس آن عبارتست از : محدود کردن از نظر زمان ، انتخاب برنامه‌های مناسب ، ارزشیابی و قضاوت ، گفت و شنود در خانواده درباره مضمون برنامه‌ها .

عبارت دیگر تلویزیون باید تنها جای متناسب و مطلوب خود را اشغال و بآن اکتفا کند نه اینکه جای همه چیز را بگیرد . اولیاء باید مراقبت نمایند که تلویزیون برنامه‌های اوقات فراغت فعال و همچنین تماس با سایر کودکان را از میان نبرد و محدود نسازد و بدین ترتیب از این وسیله جدید بیان و ارتباط یعنی تصویر و صدا بنحو مطلوب استفاده شود .

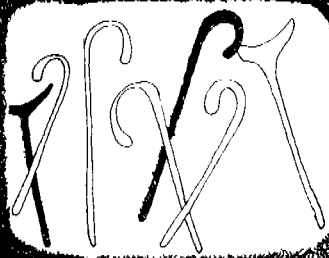
همانگی بین برنامه‌های مدرسه و تلویزیون مسئله مهمی است و این دو برنامه باید در یک جهت بوده و مکمل یکدیگر باشند .

از آنجا که امکان دارد نیازها و شرایط و احوال جوامع مختلف متفاوت باشد لذا در صورت اقتضا و لزوم تلویزیون مدار بسته و یا تلویزیونهای محلی و منطقه‌ای میتواند سودمند باشد .

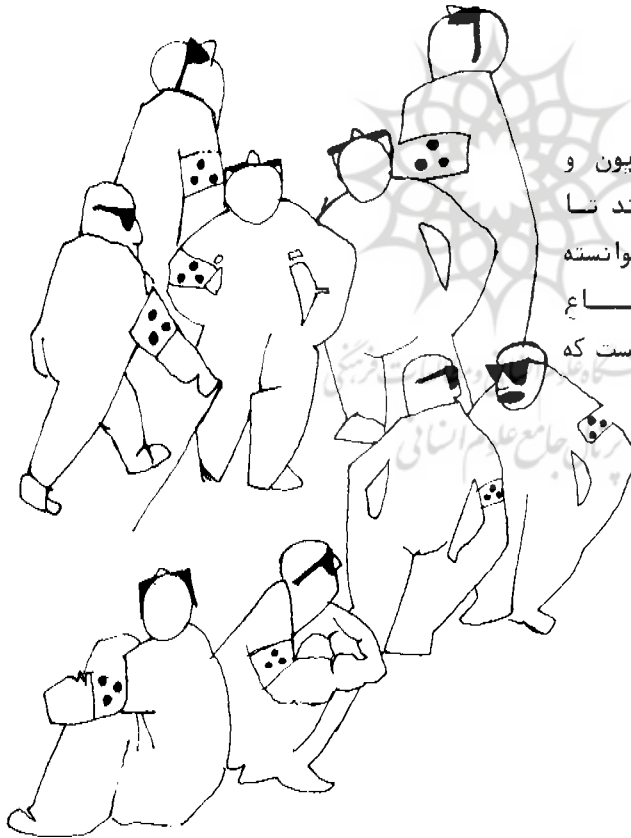
بدین ترتیب کودک یا هر بیننده دیگر بعنوان تماشاچی مجبور نیست هرچه را که در یک سطح کلی و عمومی نشان داده میشود ببیند بلکه تا حدودی مطالب و برنامه‌های

نوعی بردگی (آنها هم از بدترین انواع آن) بوجود میآورد .

از عوارض منفی دیگر تلویزیون اینست که کودک منتظر میماند تا یک برنامه تلویزیونی او را سرگرم کند یا اطلاعاتی در اختیار او قرار دهد و او را بتفکر وادار سازد ، تنها کاری که کودک انجام میدهد



انتخاب برنامه است . اما اگر تلویزیون و آگهیها او را باین صورت درآوردهاند تا اندازههای تقصیر خانواده است که نتوانسته است از بچه در برابر این عوامل دفاع کند ، البته تقصیر خانواده ه این نیست که



چرا تلویزیون خریده و یا به هوس کودک گردن نهاده است بلکه گناه خانواده از این بابت است که سرگرمیها و چیزهای دیگری (نظیر کتاب خواندن - ورزش - بازی) باو ارائه نکرده و آموزش لازم را از لحاظ استفاده از تلویزیون و چگونگی و میزان مصرف نداده است .

هم اکنون در جوامع غربی این سئوالات مطرح است : در دهه ۹۰-۱۹۸۰ میلادی نسل جوان چه وضع و کیفیتی خواهد داشت ؟ پاسخ روشن است : نسلی بدون ارتباط با مسائل واقعی و بریده و محروم از دیگران (بعلمت تماشاچی بودن مستمر) محبوس در دایره جاذب و خطرناک امیال و هوسهای مربوط بجامعه مصرف و آئین " رفاه " و " رشد " نسلی که سیاست بچشم نمایش مینگرد - نسلی که دلبهرها و مسائل خود را در چهار چوب پیش ساخته تفریحات و سرگرمیهای آنجنانی متفرق میسازد و بفراموشی میسپارد - نسلی که جمع آوری کننده کلیشهها و قضاوتهای ذهنی قبلی است و تاریخ را رشتهای از رویدادها و حوادث متفرق میدانند نه بنیاد و ساختمانی از انسانها - نسلی که مفاهیم را میشناسد ولی فاقد ایمان و عقیده (اعم از مذهبی یا غیر آن) است خلاصه نسلی که لازم خواهد بود دوران کودکی را از سرگیرد تا بمرحله بلوغ و بزرگسالی برسد .

توصیه مجله پیوند به پدران و مادران :

۱- توصیه ما به پدران و مادران مسلمان که شاهد اجرای برنامههای صدا و سیمای جمهوری اسلامی هستند اینستکه اولاً : حتماً در مورد برنامه ها اظهار نظر بفرمایند و نظر خود را اعم از مثبت و یا منفی اعلام نمایند و خلاصه بی تفاوت نباشند ثانیاً : خود در مورد فرزندانشان و برنامههای تلویزیون قاطعیت نشان داده و اگر برنامه ای را صلاح نمی بینند نگذارند فرزندانشان آن برنامه را ببینند ثالثاً : پیشنهادهای مفید وارزندهای به تلویزیون که اینک مردمی و در خدمت مردم است بدهند .

توصیه مجله پیوند به مسئولان تلویزیون :

معمولاً تصاویر و فیلمها و برنامههای ما اقتباس از غرب است مثلاً حتی صحنههایی از جراحی ، گیاه شناسی ، حشره شناسی که حیوانات را نشان میدهد فیلمهای ساخته و پرداخته غرب است چه بهتر است که تولید داخل کشور باشد .

از نشان دادن کارتنهای بی هدف و برنامه و فقط بعنوان سرگرمی خودداری شود از صحنههای آداب و سنن ملی و قومی ایرانی از قبیل عروسیها ، جشنها و عزاداری در سطح عالی فیلم تهیه شود .

از صحنههای واقعی انقلاب و جهاد سازندگی و مبارزات اسلامی در تلویزیون بیشتر استفاده شود .

ذوق شعر ، هنر و صنعت ایرانی را بنمایش بگذارند .

بچه‌ها از شنیدن صدای انفجار یا غرش توپ چندان دچار حالت اضطراب نمیشدند و استوار و آرام و راحت بازی میکردند این اثر مدراست در ایجاد آرامش در روح کودک و اطمینان در درون او در خانه‌ها هم که نگاه میکنیم چنین وضعی هست مادر که بود بچه مقتدر و با اطمینان و راحت است مادر که نیست مضطرب و ناراحت است شاید خود من و شما هم اگر مادر و پدرمان در حیاط ما ساکن هستند وقتی وارد خانه میشویم اول به جستجوی مادر میرویم و اگر پدر هم باشد بعدا سراغ او میرویم . اثر تربیت‌مادران در رشد نیرو و اراده کودکان خیلی زیادتر از پدران است . سؤال سوم این است که ما بعنوان ولی چطور بچه را تربیت کنیم ، راه و رسمش چیست و چه کار باید بکنیم چون مسئول هستیم و وظیفه داریم .

چگونه باید بچه‌ها را تربیت کنیم ؟

برای پاسخ دادن باین سؤال هم از قرآن کریم مدمدگیرییم زیرا کلام آسمانی است که در آن هیچ خشک و تری ناکفته نمانده است لَقْمَانَ بِه یَسْرُش خَاطَب مِکْنِد و میگوید :
وَ اذْ قَال لَقْمَانَ لَ اٰیْنَهٗ وَ هُوَ یَعْظُهٗ یَا بَنِّی لَا تَشْرَکْ
بِاللّٰهِ اِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیْمٌ

مومن و متقی باشد اولیاء هستند که این تصمیم را میگیرند پس مسئولیت بمحدوده اولیاء میآید و از این روست که فکر میکنیم برگزیده ترین مکتب تربیتی همان خانواده یعنی آغوش مادر و دامه پدر است اما در مورد طفولیت و اهمیت نقش تربیت او - زیگموند فروید اطریشی میگوید پایه و زمینه شخصیت افراد تا سه سالگی ریخته میشود و اگر چنین است در این سنین نقشی و تماسی روی کودک ندارند . که پایه‌های شخصیت تا سه سالگی استوار میشود یعنی در همان رفتار و گفت و شنودهای با کودکان یک و دو و سه ساله . فرانسویها در جنگ بین الملل اول روی مسائل تربیتی تحقیقاتی نموده‌اند : روان-شناسان مشاهده میکردند بچه‌هایی که بر اثر جنگ بی سرپرست و بی خانمان شده بودند و آنها را بی‌پرورشگاه آورده و حفاظت میکردند این بچه‌ها دلهره و اضطراب دارند و آرامش و قرار ندارند و هر وقت صدای انفجار یا صدای غرش توپ شنیده میشد بچه‌ها مضطرب و هیجان زده می‌لرزیدند ، گریه میکردند و به زوایای اطاق پناه میبردند همین روانشناسان میدیدند در دهکده‌ها و خارج شهرها وقتی صدای انفجار یا غرش توپ شنیده میشود بچه‌هایی که نزدیک مادرشان بودند و مادر توی کشتزار یا نزدیک یا آنها مشغول کاری بود

لقمان به

پسرش به نصیحت میگوید ای فرزند من شریک برای خداوند قائل نشو زیرا شریک قائل شدن برای خداوند ظلم بزرگی است (لقمان آیه ۱۳) این منطق لقمان حکیم است و معلوم میشود همه ستمگریها از ماده پرستی و بت پرستی و رب النوع پرستی آغاز میگردد و تفکر یکتا پرستی آغاز عدالت و دادگری در اجتماعات بشری است همراه با فکر یگانه پرستی. از طرفی انسان همه آنچه را که در جهان خارج محسوس است بیک نیرو وابسته

و از پراکندگی و تردد میرهد (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ) و سفارش کرد خدا (توسط



لقمان (آنانرا بپدر و مادرش، ما در نظام حیات و در سلسله نوع بشر قرار گرفته و بهم بستگی داریم.

به حلقه‌های ما قبل یعنی پدر و مادرمان بستگی داریم و به حلقه‌های ما بعد یعنی فرزندانمان - ما نسبت بپدر و مادرمان چکار کردیم؟ وجه میکنیم؟ وجه باید بکنیم؟ هرچه در حق آنها میکنیم توقع داشته باشیم

میداند و بیجهانی که متعدد است و متکثر است وحدت میبخشد و از طرفی بهمه آنچه در وجود خودش میگذرد بهمه خواسته‌ها شادیهها آلام و وحدت میبخشد همه را گرد میآورد و نیروئی عظیم بوجود خود میبخشد

از شکر گزاری از والدین قرار داده شده و اهمیت پدر و مادر در اسلام و نزد خدا میرساند که نباید فراموش کرد (وَاِنْ جَاهِدَاكَ عَلٰى اَنْ تَشْرِكَ بِيْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا) .

(لقمان آیه ۵) و اگر پدر و مادر کوشیدند که برای من (خدا) شریکی قایل گردی و حال آنکه این تصور ناشی از بی‌دانشی است اطاعت مکن از آن دو (پدر و مادر) و با آنان در دنیا نیکو هم‌نشینی کن - از این آیه مبارکه نتیجه گرفته میشود اولاً فقط در یک مورد میتوان از اطاعت پدر و مادر سر برتافت



فرزندانمان در حق ما همانطور عمل کنند از این آیه فکر میکنم اینطور بشود نتیجه گرفت و پرسشها بتوان مطرح کرد - نمیدانم عروسها مادر شوهرها را در خانه راه میدهند یا با او ستیزه میکنند . اگر زنی شوهرش را دوست دارد این شوهر همان کس است که شیر مادرش را خورده پس باید آن مادر را هم دوست داشته باشد و اگر شوهرش را دوست دارد نباید اجازه بدهد مادر از فرزندش گله مند باشد تا خانواده کانون مهر و محبت باشد نه با نارضائی (مادر شوهر) کانون رقابت و کشمکش بشود . (حَمَلَتْهُ اُمُّهُ وَهِنًا عَلٰى وُهْنٍ وَفِصَالَهُ فِيْ عَامَتَيْنِ) حمل نمود او را مادر با تحمل سنگینی و سختی و تحمل ضعف و سستی و پس از دوسال او را از شیر خوردن منع نمود (لقمان آیه ۱۴) معلوم میشود که اولاً تحمل بارداری مشکل است چنانچه خداوند بارافت خاص از زمان بارداری نام میبرد و انگهی مدت شرعی شیر دادن دوسال است و این حداقل است بشرط اینکه خانمها از شیر دادن بچه نهراسند و تصور نکنند که لاغر میشوند و پستانها لاغر و آویزان میشود و بی‌زیبائی آنها لطمه وارد میشود .

(اَنْ اَشْكُرْ لِيْ وَ لِوَالِدَيْكَ اِلَى الْمَصِيْرِ) شکر کن مرا و سپاس گزار پدر و مادرت را و بسوی من است بازگشت همگان ، در اینجا هم بعد

درون زمین باشد خدا بآن آگاه و از آن باخبر است و اگر این اندازه کار نیک یا بد شده خداوند آگاه است و پاداش و جزا میدهد ، و نزدیک بهمین مضمون درجای دیگر قرآن میفرماید (وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) اگر باندازه ذره ای شر ویدی کرده ای میبینی آنرا (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ) اگر باندازه ذره ای خیر کرده باشی عینا میبینی آنرا .

نظام خلقت براین اساس است که نتیجه عمل ما را بدهد (اِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَاِنْ شَرًّا فُشْرٌ) در نظام طبیعت طفره نیست هر جزئی کار کوچک ظالمانه ای که کرده ایم جز ایمان خواهند داد و این چیزی است که لقمان به پسرش گفت و ما هم میتوانیم به بچه هایمان بگوئیم خوب چیست و بد کدام است .

بفید در صفحه ۵۷

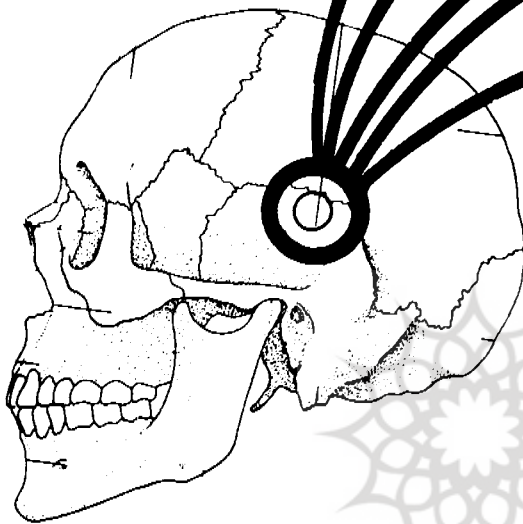


و آنوقت است که فرزند را از پرستش خداوند منع کنند دوم اینکه بایستی با آنها هم نشینی کرد و دلجوئی نمود و اگر پیروخته شده اند از آنان دوری نکرد و از معاشرت با آنان احساس حقارت ننمود .

(وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ اَنَابَ اِلَيَّْ) پیروی کن از راه آن کسی که بسوی خدا راهش را قرارداد و بسوی خدا بازگشت .
نتیجه اینکه هر کدام باید آن دوستی را بر-

گزینیم که خدا را برگزیده است .
(ثُمَّ اِلَيَّْ مَرْجِعُكُمْ فَاُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (لقمان آیه ۱۵) پس بازگشت همه بسوی من است و خیر میدهم بآنچه عمل میکردید خداوند خبر میدهد بآنچه کرده اید یک یک را برای شما برمی شمارد و میخواند و باخبر میکند . بعنوان یک بنده اگر بدانیم دیگران یعنی افراد شبیه ما از اسرار ما و از فسق و فحور ما باخبرند چقدر نگرانیم و خدا از همه کارهای ما باخبر هست و بما خواهد گفت نتیجه اینکه پدر و مادر به گردن ما حق دارند و از آنها گسسته نیستیم . اما پند لقمان نسبت بفرزند و اینکه وظیفه ما نسبت بفرزند چيست ، چگونه باید حرف بزنیم لقمان اینطور میگوید (يَا بَنِيَّ اِنَّكَ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمَوَاتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يَاتِ بِهَا اللّٰهُ) (لقمان آیه ۱۶) ای فرزند ارجمند من اگر باندازه مثقالی یا باندازه دانه اسپندی در شکم سنگی باشد یا در آسمانها باشد یا در

دکتر فیاض بخش



درباره درد

تعریف درد :

درد حس نامطبوع خاصی است که در نتیجه تحریک الیاف عصبی بوسیله محرکهای مختلف بروز میکند. مثال جامع علوم انسانی

فایده درد :

بهترین و اولین زنگ خطر است که ایجاد یک اختلال را در ساختمان بدن ، اعلام میدارد که صاحب درد را ، مجبور با اقدام برای برطرف کردن اختلال مینماید .

عواملی که موجب بروز درد میشوند :

عواملی که در ساختمان بدن ایجاد درد

میکند ، سه دسته اند :

- ۱- عوامل مکانیکی مانند : فشار و کشش
- ۲- عوامل فیزیکی مانند : حرارت والکتریسته .

۳- عوامل شیمیائی که مهمترین آنها موادی است که در نتیجه کار عضلانی ، در عضله جمع میشوند .

آستانه درد : هر یک از سه عامل بالا ،

برای اینکه بتواند ایجاد درد کند باید شدتی داشته باشد که کمتر از آن مقدار نمی-تواند ایجاد درد کند (حداقل شدتی) را

که موجب درد میشود ، درافراد مختلف بررسی کرده وباین نتیجه رسیده‌اند که این " شدت " درافراد مختلف تقریباً مساوی است .

وقتی که شدت یکی از این سه عامل ، به اندازه‌ای برسد که بدن آغاز به احساس درد کند ، این آغاز را " آستانه درد " مینامند همانطورکه گفته شد " آستانه درد " درافراد مختلف تقریباً مساوی است یعنی فقط حداکثر ۱۰ یا ۱۵ درصد در اشخاص مختلف متفاوت است بعبارت دیگر عوامل مختلف درافراد مختلف ، تقریباً با یک شدت ، ایجاد درد میکند ، ولی همانطورکه خواهیم دید ، واکنش وعکس‌العمل افراد در مقابل درد یکسان نیست .

ازطرف دیگر آزمایشهای مختلف نشان داده است که " آستانه درد " در هر نسج ، تقریباً مساوی نصف شدت تحریکی است که برای کشتن واز بین بردن نسج کافی است .

یعنی : اگر شدتی را که موجب آستانه درد میشود ، دو برابر کنیم نسج از بین می‌رود ، و فعالیت حیاتی خود را از دست میدهد .

و به عبارت دیگر : اگر شدت محرکهای مکانیکی یا فیزیکی ویا شیمیائی به دو برابر مقداری که جهت ایجاد درد در نسوج لازم است ، افزایش یابد ، نسج از بین می‌رود ، و خواهد مرد . واز همین جا اهمیت درد به عنوان یک عامل دفاعی بسیار مهم برای اعلام خطر معلوم میشود ، که اگر برای دفع

علت پیدایش درد اقدام نکنیم ، نسوجی را که مشاء درد هستند در مقابل خطر انهدام قرار داده ایم .

تغییرات آستانه درد : آستانه درد در بعضی

از حالات غیر عادی ممکن است کم ویا زیاد شود .

مثلاً : در امراض عفونی وتب دار ، در ضعف اعصاب ، در ناحیه‌ای که ضربه خورده و آماس وورم کرده است ، آستانه درد پائین می‌آید ، یعنی درد ، زودتر وبیشتر حس میشود .

واکنش درمقابل درد : واکنش درمقابل درد

برخلاف آستانه درد در افراد یکسان نیست وتفاوت بسیار زیادی دارد .

مثلاً : بعضی افراد ، دندان درد را بدون آنکه خم به ابرو بیاورند تحمل میکنند ، در حالیکه بعضی دیگر ، از همین مقدار درد ناراحتی زیاد نشان میدهند ، دچار اضطراب میشوند ، و بی طاقت میگردند .

عوامل زیادی موجب اختلاف در واکنش در مقابل درد میشوند که مهمترین آنها به قرار زیر است :

۱- قدرت روحی : بعضی از نظر روحی

حساستر و بی ثبات‌ترند ، و در مقابل درد ، بیش از دیگران متاثر میشوند ، وبرعکس بعضی دیگر تحت تاثیر عوامل خانوادگی و تعلیمات و بینش‌های مذهبی درد را بهتر

تحمل میکنند .

علت درد نیز در واکنش موثر است ، مثلا زنهائیکه غدهای در پستان دارند و احساس درد میکنند ، بمحض اینکه مطلع شوند که غده سرطانی نیست آنرا فراموش کرده و مثل اینکه دیگر اصلا درد را احساس نمیکند .

۵ خستگی : گاهی خستگی باعث افزایش واکنش در برخی از افراد میگردد ، و در برخی دیگر برعکس .

خصایص بالینی درد

به شش چیز درد باید اهمیت داد :

۱- محل درد ، ومحل انتشار آن

۲- شدت درد

۳- نوع درد

۴- زمان بروز درد

۵- ارتباط درد با اعمال حیاتی

۶- عوامل تسکین ویا تشدید درد ، اکنون اهمیت هریک از اعضاء وبرخی از بیماریها که دانستن آن برای عموم مفید ومهم است یادآور میشویم :

۱- محل درد ومحل انتشار آن :

برای تشخیص محل درد بهتر است ، همیشه از بیمار بخواهند که جای درد را دقیقاً با انگشت نشان دهد ، خواص ومحل درد در بیماریهای مهمی که لازم است فوراً به پزشک مراجعه کرد باین شرح است :

الف : در قسمت سر :
در اثر ورود میکروب

از راه هوا ، وخون به پردههای مغز (مننژ)

متلایان به بیماریهای عصبی و روانی ، در مقابل درد ، فوقالعاده حساسند و واکنش زیاد وشدید نشان میدهند .

۲- تکرار درد :

دربعضی از اشخاص تکرار درد ، حد تحمل بیمار را بالا میبرد ، و واکنش او را حقیف تر میسازد ، و در بعضی کاملاً مسئله عکس میشود .

۳- توجه به درد :

دقت وتوجه به درد ، در شدت واکنش تاثیر زیادی دارد .

مثلاً : در زمان جنگ بسیار دیده شده است که سربازی بشدت زخمی شده ولی چون توجهش معطوف به جنگ بوده است ، تا ساعتها از جراحت خود مطلع نشده است ، و برعکس بیماری که خود را برای گرفتن خون یا تزریق داخل رگ مهیا میکند ، چون دقت وتوجه او کاملاً معطوف به اینکار است ، از درد سوزن بیش از اندازه لازم متاثر میشود عکس این کیفیت در کسانیکه توجهشان به خدا وامور معنوی است مشاهده میشود ، واین دسته افراد دردهای جسمانی را بخوبی تحمل میکنند وحتی در برخی از اوقات متوجه درد نمیشوند .

(داستان بیرون کشیدن تیر را ، از پای حضرت امیرالمومنین علی (ع) در نماز شاید شنیده باشید .

۴- اطلاع از علت درد :

با خبر بودن از

شخص مبتلا به مننژیت میشود که هرچه زودتر باید این بیماری مسری را شناخت و درمان نمود وگرنه بیمار را در مدت سه تا چهار روز از بین میبرد .

درد در بیماری مننژیت در قسمت سر ، بصورت سردرد دائم وگاهی ضربان دار (توجه به نوع درد) و شدید وتوام با سفتی و اسپاسم عضلات گردن میباشد ، وهمراه با تب واستفراغ است ومعمولا از ساعت معینی شروع میشود وشدت مییابد (توجه به زمان بروز درد) .

علت این بیماری - همانطورکه یادآور شدیم آماس پرده مغز وعفونی شدن آن بجهت ورود میکروب میباشد .

ب - در قفسه سینه :

دردهای مربوط به آنژین قلبی ، نرسیدن یا کم رسیدن خون بعضلات قلب که دائما در خواب وبیداری در حال فعالیت هستند ، باعث دردهائی بنام (آنژین قلبی) میشود ، نوع شدید آنژین قلبی را " انفارکتوس " میگویند . دراین بیماری قسمتی از عضله قلب بعلت نرسیدن خون ، از بی غذائی میمیرد لازم است که یادآور شویم : در بیماری " انفارکتوس " استراحت مطلق کاملا ضروری است ، درد در آنژین قلبی معمولا با حرکت بدن (اضافه

شدن کار قلب) تولید میشود وگاهی در نتیجه زیاده از حد تاثرات وتحریکات روحی این درد پیدا میگردد ، که اغلب با استراحت از بین میرود ، محل آن بیشتر در پشت استخوان سینه ودر خط وسط است وندرتا ممکن است قدری به سمت چپ متمایل شود ، ولی هیچگاه در نوک قلب بروز نمیکند انتشار این درد بیشتر بسمت گردن وفک وشانه چپ وگاهی دندان وزمانی بازوی چپ ودست چپ است .

ولی اینگونه انتشار از مشخصات درد (آنژین قلبی) نیست ، چون ممکن است درد بسمت شانه راست یا پشت یا بالای معده انتشار یابد ویا اصلا انتشاری درکار نباشد ، ویا به گونههای دیگر منتشر شود ، از مشخصات نسبتا مهم این درد آن است که بصورت فشار ظاهر میشود ، و مهمترین خصیصه دردآن است که در موقع حرکت ویا مختصری راه رفتن بروز میکند ، وپس ازاستراحت ، ایستادن ویسا نشستن در مدت زند ثانیه ویا دقیقه از بین میرود .

این خاصیت بقدری مهم است که میتوان گفت : هردردی که در نیمه فوقانی بدن ، هنگام حرکت بروز کند ، وبا استراحت از بین برود ، (آنژین قلبی) است ، مگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَفَحَسِبُّمُؤْمِنًا إِذَا خَلَقْنَاهُ مِنْ عِشَاءٍ وَإِنَّا لَنَبْنِيهِ لَآبْجُونًا

آیا پنداشتید که شما را بیوده آسردیم، و آنکه شما بسوی ما بازگردانده نمی شوید؟

فَتَبَيَّنَّا
مَنْ كَذَبَ



طی شد این عمر ، تودانی به چه سان
یوچ و بس تند چنان باد دمان
همه تقصیر منست این که خودم میدانم
که نکردم فکری
که تامل ننمودم ، روزی ، ساعتی یا آنی
که چه سان میگذرد عمر گران ؟

کودکی رفت به بازی ، به فراغت ، به نشاط
فارغ از نیک و بد و مرگ و حیات
همه گفتند : کنون تا بچه است
بگذارید بخندد شادان
که پس از این دگرش ، فرصت خندیدن نیست
بایدش نالییدن
من نپرسیدم هیچ که پس از این رچه رو
توان خندیدن
نتوان فارغ و وارسته زغم
همه شادی دیدن ؟
همچو مرغی آزاد ، هر زمان بال گشادن ؟
سرهر بام که شد خوابیدن ؟
من نپرسیدم هیچ
که پس از این زچه رو
بایدم نالییدن ؟



هیچکس نیز نگفت . زندگی چیست چرا
میآئیم ؟
بعد از این چند صباح
به چه سان باید رفت ؟
به کجا باید رفت ؟
با کدامین توشه ، به سفر باید رفت ؟
من نپرسیدم هیچ ، هیچ کس نیز نگفت
نوجوانی سپری گشت بیازی ، بفراغت ، به
نشاط

فارغ از نیک و بد و مرگ و حیات
بعد از آن باز نفهمیدم من
که چه سان عمر گذشت ؟
لیک گفتند همه
که جوانست هنوز
بگذارید جوانی بکنند
بهره از عمر برد کامروائی بکنند
بگذارید که خوش باشد و مست
بعد از این باز ، ورا عمری هست
یکنفر بانگ برآورد که : او
از هم اکنون باید ، فکر آینده کند
دیگری آوا داد
که : چو فردا بشود ، فکر فردا بکنند

سومی گفت : همانگونه که دیروزش رفت
بگذرد امروزش ، همچنین فردایش
باهمه این احوال
من نپرسیدم هیچ
که چه سان دی گذشت ؟
آنهمه قدرت و نیروی عظیم
به چه ره مصرف گشت ؟
نه تفکر ، نه تعمق ، و نه اندیشه دمی
عمر بگذشت به بیحاصلی و مسخرگی
چه " توانی " که زکف دادم مفت
من نفهمیدم و کس نیز مرا هیچ نگفت
قدرت عهد شباب



از
انسانها

آنقدر دور و برت می پیچید که کلافهات
میکرد .

چند دقیقه ای گذشت ، از تاکی خیری
نشد برای اینکه بطریقی خود را سرگرم
کرده باشم ، شروع کردم به قدم زدن ، چند
قدمی میرفتم دوباره برمیگشتم ، مدتسی
می ایستادم و باز از نو . . . البته نه مقصد

آنقدر نزدیک بود که بشود پیاده رفت ونه
هوا آنقدر مناسب که آدم دل و دماغ قدم
زدن را داشته باشد ، جایی هم که ایستاده
بودم بهترین جایی بود که میشد برای رفتن
بآن مقصد ماشین گیر آورد .

مرد میانسالی قدم زنان نزدیک من آمد
و در کنار خیابان ایستاد ، او که پالتوئی
برتن داشت و کلاهی بر سر ، یقه پالتوی خود
را بالا آورده بود تا دور گردنش را بیوشاند

صبح زمستان بود هوا هنوز کاملا روشن
نشده بود کنار خیابان ، نزدیک سه راهی
ایستاده بودم و انتظار میکشیدم .

سرما مجال چرت زدن را بآدم نمیداد .
تحت چنین شرایطی ، نزدیک آن سه راه که
می ایستادی ، باد از چند طرف هجوم
می آورد ، اول از سمت راست ، بعد سمت
چپ ، از مقابل ، از پشت سر ، بعدهم

مرد میانسال با عجله خود را نزدیک تاکسی رسانید و فریاد زد : فردوسی .
بدنبالش من گفتم : پیچ شمیران .
فریاد دیگری که تازه به جمع ما پیوسته بود گفت : بهارستان .

راننده که جوانی بود تقریباً سی ساله ، با هیکلی نسبتاً درشت ، در پاسخ ما ، هر دو دست را از روی فرمان بلند کرد و نزدیک گوش خود برد ، در همان حال کمی نظر برآست نمود ، سرخود را مقداری پائین آورد و تبسمی کرد چنانکه گوئی میخواهد از کسی تشکر کند ، پیش خود فکر کردم مثل اینکه ما کنار خیابان دیگ حلیمی بار گذاشته باشیم و از او بخواهیم بیاید حلیم میل کند ، او هم با وقاری خاص از ما تشکر کند که : نوکرتم ، فعلاً میل ندارم !

مرد میانسال که از رفتار راننده شاکی شده بود ، با عصیانیت فریاد زد : بر پدرت لعنت ، بعد رو بمن کرد و گفت : تقصیری ندارند ، شکمشان سیراست ... بر پدر همگیشان لعنت ...

به هر حال نیم ساعتی میگذشت که آنجا ایستاده بودیم . حالا چند نفر دیگر هم به ما اضافه شده بودند ، سرمای آنروز آزار دهنده تر از روزهای قبل بود ، کم کم بیم و نگرانی از تاخیر بمحل کارهم ، برمشگلات مسافرین افزوده میشد . درطول این مدت چند تاکسی دیگر از مقابلمان گذشته بود ولی بعلت پربودن جائی برای مسافر تازه

و از سوز و سرما جلوگیری کند ، گاه دستهای خود را از جیب پالتو بیرون میآورد ، کمی آنرا با حرارت دهان گرم میکرد ، سپس دوباره آنرا در جیبش قرار میداد ، در حالیکه دائم غرغر میکرد وزیر لب چی—زی میگفت .

قیافه معترض و چهره عبوسش آنقدر جالب بود که برای مدتی میتوانست مرا سرگرم کند همانطور که زیر چشمی او را تماشا میکردم ، یکباره باهمان حالت نگاهی بمن انداخت . حالتی آرام و متاثر بخود گرفتم و چهره و نگاهم نسبت به او بیان همدردی را داشت . او که موقعیت را مناسب میدید با کلامی خشک و قاطع گفت : بریدرش لعنت ! گفتم : بریدر که ؟ گفت : همان که باعث شرآست ، خدا سربه نیستش کند ، صدام بیزید پیغوز را میگویم ... بعد با ناراحتی ادامه داد : این چند روزی که بنزین جیره بندی شده ، دیگر سواریها مسافرکشی نمیکنند برای همین است که باید توی این سرما اینقدر منتظر بمانیم .

با خنده و حرکت سر ، حرف او را تائید کردم و باز شروع کردم به قدم زدن
پس از مدتی یک تاکسی خالی ، پیچ سه راهی را طی کرد و وارد خیابان شد ، همه شیشه هایش بسته بود ، راننده با هر دو بازویش روی فرمان تکیه داده و با آرامی خیابان را طی میکرد ، معلوم بود که مشغول استراحت و تفریح است .

نداشت .

وبعد باخود فکر کردم : الان راست بر صندلی تکیه داده ، تحت تاثیر هوای گرم داخل ماشین قرار گرفته و برای مسافرتین میگوید عجب دوره زمانه‌ای شده ، خجالت هم نمیکنند ... راستی که جوان هم اگر بود ، در دوره ما ، آنوقتها جوانهایش هم تربیت داشتند وهم معرفت ... بدنیاال این فکر تبسمی زدم وآرام شدم .

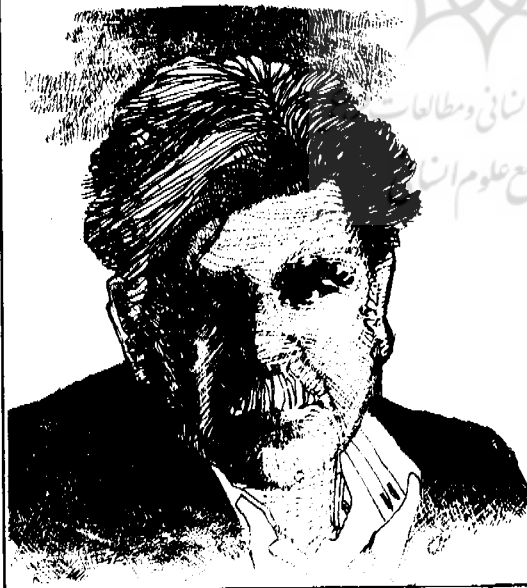
دراین لحظه یک تاکسی خالی آمد ، در یک آن پنج نفر برآن سوار شدیم ، راننده تاکسی که ظاهرا بیش از پنجاه سال داشت و مردی بود لاغر اندام ، با چهره‌ای بشاش ، پس از ورودمان به اتومبیل ، محترمانه بما سلام کرد وید راه افتاد .

به آرامی بر صندلی اتومبیل تکیه داده بودم وحالت راننده را در نظر داشتم ، رفتارش توأم با متانت ووقاری خاص بود .

سرانجام یک تاکسی که دوحای خالی داشت بما نزدیک‌میشد ، مسافرتین که از زن و مرد در یک ردیف ایستاده بودند ، با عجله خود را آماده اعلام مقصد میکردند ، هرکسی مقصد خود را میگفت و راننده با مهارتی خاص مسافرتین خود را از میان صداهای گوناگون وتقریبا همزمان تشخیص میداد .

یکی از مسافرتین که مقصدش پیچ شمیران بود سوار شد ، منهم خوشحال از گیرآوردن تاکسی بدنیاال اعلام مقصد خواستم سوار شوم که پیرمردی با عصبانیت تنهای بمن زد و در حالیکه برتاکسی سوار میشد ، با نگاهی خشمکین وحق بجانب گفت : آقا ، خجالت بکش من از صبح سحر تا بحال اینجا هستم ، شما حالا از راه رسیده‌ای میخواهی بی نوبت سوار شوی ؟! برای جوانی مثل شما این کارها خجالت دارد !

من که هرچه فکر میکردم یادم نمیآمد کسی قبل از خودم آمده باشد ومیدانستم که او همین چند دقیقه پیش آمده ولی از آنجهت که برناراحتیش افزوده نشود واحتیاطا سالمندیش حفظ شده باشد ، از سرراهش کنار کشیدم . باخود فکر میکردم : درست است که دروغ میگوید وبی نوبت سوار میشود ولی رویهمرفته ممکن است زیادهم مقصر نباشد ، چون او پیرمرد است وکم طاقت ، طبیعتا نه حال و حوصله انتظار کشیدن بیش از حد را دارد ونه قدرت سرپا ایستادن دراین سرما را

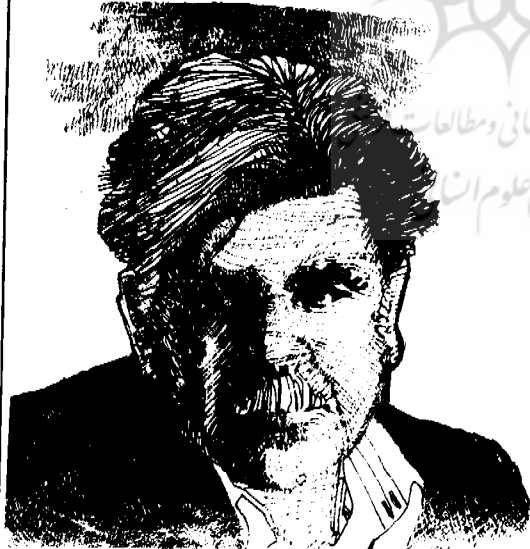


داد : خدا را خوش نمیآید توی این سرما اینجا منتظر بماند . ما باید در این موقعیت جنگی بهم کمک کنیم ، انشاءالله که صدام بزودی سرنگون میشود .

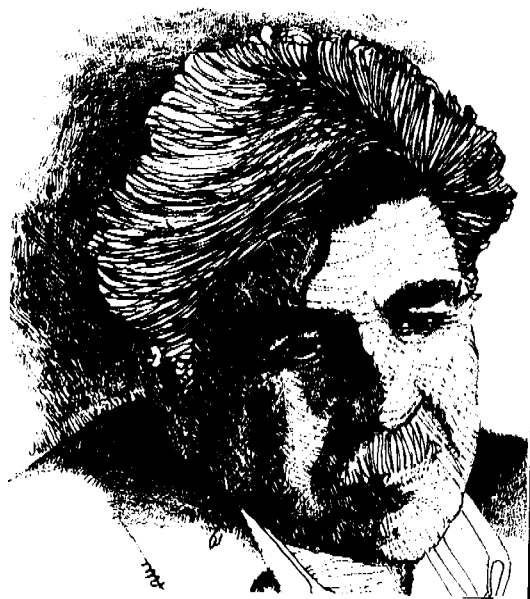
مرد میانسالی که قبلا به او اشاره شد ، و اکنون باما بود ، در تأیید راننده گفت : خدا پدر شما را هم بیامرزد ، راستی راستی که شما انسانید .

اتومبیل کنار پای آن جوان توقف کرد . او ابتدا میخواست سوار شود ولی وقتی که دید ظرفیت کامل است ، کمی خود را عقب کشید و با تردید گفت ، شما که جای خالی ندارید ؟ !

ما درحالیکه جایی برایش باز میکردیم ، گفتیم : اشکالی ندارد ، شما هم بفرما سوار شو ، راننده با لحنی گرم و پرمحبت گفت : بفرما جانم ، شما میهمان این آقایان هستی .



بعید در صفحه ۴۸



پس از طی مسافتی ، فردی که در نزدیکی یک چهار راه ایستاده بود نظرم را جلب کرد جوانی بود حدوداً بیست ساله ، کت و شلوار نازک و نیمه‌دار و بلوزی بافتنی برتن داشت . او که از سرما قوز کرده و دستهای خود را بغل زده بود ، بیصبرانه در انتظار رسیدن یک تاکسی خالی ، این پا و آن پا میکرد . چند متری با او فاصله داشتیم که راننده از سرعت خود کاست ، نگاهی به عقب انداخت و با مهربانی گفت : اجازه میدهید این جوان را هم عقب سوار کنیم البته میدانم که ظرفیت کامل است ولی اگر اجازه بدهید ، میهمان شما باشد

ماکه از این عمل انسانی راننده همگی خوشحال بودیم با گرمی تمام از این کارش استقبال کردیم .

او همانطور که بسمت پسر جوان میرفت ادامه

اینکه خلاف آن ثابت شود .

(ارتباط با اعمال حیاتی)

۲- درد مربوط به پرده جنب :

هر دو ریه را پرده‌ای بنام " جنب " پلور احاطه کرده است ، و آنها را به سطح داخل قفسه سینه می‌چسباند ، اگر میکروب و عفونت از طریقی باین پرده برسد ، این پرده ورم میکند و شخص به " ذات الجنب "

مبتلا میشود ، امروزه این بیماری را (پلورز)

میگویند . (میکروب و عفونت معمولا هنگام

سرماخوردگی‌های شدید ، یا عفونت‌های

ریوی باین پرده میرسد) درد در این بیماری

سطحی و خیلی شدید است و بیمار احساسی

شبهه به فرو رفتن چاقو به سینه‌اش مینماید

نکته مهم اینکه این درد ، با حرکات تنفسی

شدید مثل تنفس عمیق ، سرفه ، خنده ،

شدت مییابد (ارتباط با اعمال حیاتی)

ج: در قسمت شکم :

۱- آپاندیسیت - آپاندیس عضو کوچکی

است باندازه انگشت کوچک دست ، که در

ابتدای روده بزرگ واقع شده است که محل

اتصال روده باریک به روده بزرگ ، در قسمت

ربع راست وپائین شکم قرار دارد .

در حال طبیعی کار مهم وشناخته شده‌ای

انجام نمیدهد ، این عضو ممکن است بعلتی

عفونت یابد و میکروب از راه روده ، ویا خون

بجدار آن نفوذ کند ، وباعث تورم وآماس

میشود .

این بیماری " آپاندیسیت " نام دارد (وقتی

ایست بآخر اسمی اضافه شود ، نشانه آماس

وعفونت وبیماری آن عضو میباشد) .

درد ، در آپاندیسیت تقریبا دائمی است

واکثرا در ربع تحتانی سمت راست شکم قرار

دارد و فشار در این ناحیه دردناک است .

و بیماری توام باتب و استفراغ میباشد .

بقیه در شماره آینده

بقیه از صفحه ۲۴

اصول ومبانی.....

نیست .

- کوشش وتلاش برای کسب ابزار لازم جهت

اینگونه حیات است .

- از همه پدیده‌ها ، حرکتها میتوان برای

زندگی پند گرفت .

- جهان با همه وسعت کناب گسترده آفرینش

است .

- وظیفه انسان تلاش وتعمق در آن برای

کشف اسرار وبهره مندی از آن برای ادامه

حیات است .

- آدمی در سایه تربیت میتواند به آن درجه

از کمال رسد که از ملک هم پیران شود .

- برنامه تربیت تا پایان دوره حیات را

شامل است .

مشکلات تربیتی چگونه باید حل کرد؟

زیرا کودک اگر تا بحال فقط از مادر خود خیر و محبتی ننمیدید ، حالا بعلاوه با " نناق " زدنهای زن بابا هم مواجه بود ، زن بابائی که جلو پدر به محبت به او تظاهر میکرد ، ولی در غیبت او در اذیت و آزار ناصر بی پروا بود

بالاخره ، همه این عوامل دست به دست هم میدهند و انسانی نامطلوب میسازند . . . این کودک که در کلاس سوم ، نویسنده با او روبرو بوده است بسیاری از اخلاقیهای ناپسندیده را کسب کرده بود : دروغگوئی : بارها و بارها میشد که تکلیف نمیآورد و برای عدم انجام آن عذری میتراشید که پس از تحقیق معلوم میشد دروغ گفته است . . .

دست کچی و دزدی : چند فقره از او سرزد که رقمهای درستی از پول به مدرسه میآورد و با دوستانش در کوچه ویا در جاهای دیگر مصرف میکرد ، وبعد معلوم میشد که یا از جیب پدر برداشته ویا از کیف زن پدر و گاهی دیده میشد که به سینما میرود و بالاخره دیروقت بمنزل مراجعت میکند .

در کلاس سوم این دانشآموز بعلت مسائل فوق از مدرسه اخراج شد ، ولی وضع بعضی از دانشآموزان از جهاتی مشابه وضع او است ،

ناصر ، پسری است که در بدو تولد ، از مهر مادر محروم بوده است ، شاید خیال کنید که مادرش از دنیا رفته باشد ، نه چنین نیست ، بلکه در کنار مادر از محبت او بی - نصیب بود ، زیرا مادرش شدیداً مبتلا به ضعف اعصاب بوده و کوچکترین صدا و گریه کودک را تحمل نمیکرد . حتی گاهی شدیداً کودک را میزد ، این وضع همچنان ادامه پیدا کرد ، تا آنکه پدر کودک دیگر نتوانست تحمل کند و به ناچار تلخی جدائی را بر زندگی جهنمی با این همسر ترجیح داد در نتیجه همسرش به منزل پدرش برگشت . از این بعد کودک در دامن عمه و کنار پدر زندگی میکرد .

گاهی عمه او را بمنزل پدر بزرگ مادر برای دیدن مادرش میبرد ، ولی هر بار ناصر با چشمی گریان برمگشت ! زیرا باز با عصیانیت مادر روبرو میگشت ، و هیچگونه واکنش محبتی از او که ننمیدید بلکه با فحش و ناسزای او روبرو میشد .

این وضع نامطلوب ادامه داشت و کودک با این محرومیت بزرگ میشد تا آنکه پدر او ازدواج مجدد کرد ، آنهم با یک دختر جوان و کم تجربه ، این بار مصیبت دو چندان شد ،

ادعائی ، توقعی و تظاهری ، اصولی که مبتنی بر عمق ایمان ، عقیده ، حیات انسانی و رسالت اجتماعی بوده ، در جهت وحدت و سازندگی است ، و نمایانگر تربیت مفید و انسانی اش .

با مطالعه بیشتر در احوال چنین افرادی می بینیم از آنجا که این قبیل افراد رفتارشان واقعی است و نه ساختگی ، بنابراین از دوگانگی ، چندگانگی و تضادهای رفتاری کمتر رنج میبرند و در عقیده و عمل ، و بینش و رفتار نیز در حد خود به نوعی وحدت رسیده اند ، وحدتی که مجموعه شخصیت مفید و سازنده شان را تشکیل میدهد . ولی چگونه این طرز برخوردها را یاد گرفته اند ، در کدام دانشگاه تحصیل کرده اند ؟!

راستی که رفتار مطلوب چنین افرادی اهمیت " تربیت " را بر ما آشکار میکند و به ما می آموزد که نباید " علم " را یا " تربیت " یکی دانست و نباید در ارزشیابی ایندو دچار خطا شد .

با خود میاندیشیم : راستی که چه متفاوتند انسانها ، گوناگونی اندیشه ها ، خوبیها ، رفتارها ، شخصیتها ، در هر طبقه از اجتماع و هر گروهی از انسانها تا حدی است که قضاوت کلی ، احساسی و شتابزده درباره یک گروه و یک صنف ، خطائی بیش نیست ، خطائی که موجب انحراف در قضاوت و برگزیدن رفتار مناسبان با دیگران

فرد جوان با تشکر زیاد به درون ماشین خزید ، در حالیکه کمی متعجب و شرمندانه بنظر میرسید ، او که گویا فکر میکرد حتما یکی از سرنشینان تاکسی با او آشنائی داشته و اینکار بخواست وی انجام شده ، با کنجکاوای چهره راننده و یکایک مسافریں را از نظر میگذراند . پس از لحظه ای که تلاشش بجائی نرسید در جای خود آرام گرفت .

اتومبیل به راه خود ادامه میداد و کم کم به مقصد نزدیک میشد برخورد مطلوب راننده و رفتار انسانی او در طول راه ، چنان دوست داشتنی بود که گرمای مطبوع و سکوت آرام - بخشی محیط را دلپذیرتر میساخت . با خود فکر میکردم : گاه انسان لحظه هائی را تجربه میکند که سراسر ، یادآور زندگی محبت آمیز و انسانی است ، لحظه هائی که در عین ساده و بی تکلف بودن ، دارای معانی بسیار عمیقی است . گاه آدمی شاهد رفتار هائی است که گرچه بی هیچ ادعائی از یک انسان سرمیزند ، از انسان ساده ای که نه خود را الگو میداند ، نه ادعای روشنفکری میکند ، نه ادعای رسالت اجتماعی دارد و نه حتی سواد و معلومات علمی و اجتماعی مناسب ، حتی ممکن است از ارزش رفتار انسانی خود نیز ، آنطور که باید اطلاع نداشته باشد ولی در عمل مجموعه ای از اصول اعتقادی ، انسانی و تربیتی را ارائه میدهد ، بی هیچ

خواهد شد .
 همچنین به برخورد راننده اولی فکر
 میکردم که رفتار نامناسبش با مسافرین موجب
 شده بود که مرد میانسالی که اکنون با
 رضایت و آرامش خاطر نشسته بود ، حکمی
 کلی صادر کند و بر پدر هرچه راننده است

پس از چند دقیقه ، اتومبیل توقف کرد .
 فرد جوان که به مقصد رسیده بود ، پیاده
 شد ، میخواست کرایه اش را بپردازد ولی
 راننده که اینبار نیز تسمی بر لب داشت ، با
 مهربانی گفت : نه پسر ، گفتم که شما
 میهمان این آقایان هستی .. برو سلامت .



فرد جوان ، ضمن اظهار تشکر ، دور
 میشد ، چنانکه در چهره اش شادمانی و
 رضایت موج میزد ، رضایتی آمیخته با ابهام
 و تفکر ، گوئی هنوز هم بدنبال علت این
 واقعه میگشت

اتومبیل براه خود میرفت و من خیره بر
 چهره فرد جوان ، دوباره با خود
 میاندیشیدم : راستی که انسان ، نوعا حق-
 شناس است و محبت و خدمت بدیگران
 هرچند هم که ساده و کوچک باشد تاثیری
 عمیق و سازنده دارد

لعنت بفرستد ، ولی همین فرد که چند
 لحظه پیش ، از رفتار انسانی راننده دوم
 شاد شده بود ، با گرمی از کارش استقبال
 میکرد .

راستی که بشر نوعا حق شناس است ، ولی
 گاه مواجهه شدن با ناملایمات و بدیهای مکرر
 است که انسان را بدبین و پرخاشگر میسازد ،
 و در این حال " محبت " و " مساعدت " در
 بازسازی انسان بدبین نقش ضروری و اساسی
 داشته و انسانی را از چنگ چنین عارضه های
 دردناک و مخرب میرهاند و جامعه های سالم تر
 و استوارتر ایجاد میکند

نامه ای از

مادر بزرگ

منصور حدود پنج سال داشت که پدرش به هنگام کار عصبانی و دچار سکنه قلبی شد و جهان فانی را بدرود گفت ، او بچه زیبایی بود ، موهای بور ، چشمهای میشی و سرخی گونهها را از پدر بارث برده و بچه بسیار شیطان و شروری بود ، بزرگترهایش میگفتند که او شیطنت را هم از پدر بارث برده ، پدرش در کودکی شرور بوده اما پس از بلوغ بتدریج آرام و صبور شده بود .

منصور تنها فرزند خانواده نبود یک برادر و دوخواهر هم داشت اما او کوچکترین فرزند و سوگلی پدر و مادر بود ، مرگ پدر برای او خیلی سنگین بود ، مدام بهانه میگرفت و بهانه جوئی میکرد ، اما چون پدرش تازه مرده بود و او طفل یتیمی بود همه ملاحظه او را میکردند و میگفتند طفل یتیم را باید نوازش کرد ، بزرگترین مجازاتها را طبیعت درحق او روا داشته که پدرش را در کودکی از او گرفته ووی را از نوازش و محبت پدرانه بی نصیب کرده پس بر ما است که او را نوازش کنیم و حتی الامکان نگذاریم که او

درد بی‌پدري را احساس کند .

منصور و خانواده‌اش که پس از مرگ پدر بخانه عمه خود نقل مکان کرده بودند در این خانه با عمه زادگان مانوس شد اما از آنجا که عزیز و سوگلی پدر و مادر بود بعلاوه رسیده به عمه زادگان بود لذا همه ملاحظه او را میکردند و خطاهایش را برویش نمیآوردند و به بزرگترهایش گوشزد نمیکردند و او هم همچنانکه بزرگ و بزرگتر میشد شروتر و نا فرمان تر میشد ، نه حرف برادر بزرگتر را میشنید و نه از خواهر بزرگتر فرمان میبرد و اگر آنها خطاهای کودکانه‌اش را بازگو میکردند مادرش ناراحت میشد و او را بیشتر نوازش میکرد برادر بزرگتر هم سعی میکرد وقتی مادرش در خانه نبود او را تنبیه کند وی معتقد بود که صحیح است که فرزند عزیز است ولی تربیت او فرض و واجب است اگر بنا باشد او را رها کنند که هرچه دلش میخواهد بکند ، هرکجا که میخواهد برود ، و هرچه میخواهد بگوید با حیوان وحشی چه تفاوتی دارد

منصور ، این پسرک هر روز حادثه آفرینی میکرد و هر روز داستانی میساخت و برای مادرش نقل میکرد . . . مادرش فهمیده بود که آنچه را که فرزندش میگوید با واقعیت تطبیق نمیکند و بسیاری از گفته‌های او دروغ است اما میگفت :

منصور قوه تخلیش زیاد است . . . در آینده فرد برجسته‌ای خواهد شد

منصور هم که میدان را برای دروغ آفرینی باز دیده بود هر روز دروغ تازه‌ای میساخت و برای مادرش نقل میکرد و چه بسا که بسا دروغهایش بین مادر و عمه‌اش را بهم میزد و آن دو را از یکدیگر مکدر میساخت
خوشبختانه کم‌کم همه باخلاق منصور آشنا شده بودند حتی مادرش هم دیگر مثل سابق همه گفته‌های او را نمی‌پذیرفت

عصر یکروز تابستان پس از اینکه باغچه‌های بزرگ خانه را آب پاشی کردند و کم‌کم خورشید در پشت کوههای البرز از دیده‌ها ناپدید میشد و گروه‌های توانفرسای آن روز رو به نقصان میگذاشت بچه‌ها دورهم جمع شده بودند و باهم بازی میکردند ، پس از مدتی قایم شدنک بازی و گرگم بهوا دیگر هوا تاریک شده بود و بچه‌ها هر کدام با یک مشت سنگ که برای بازی جمع کرده بودند باطاق و زیر نو چراغ گردآمدند و مشغول بازی شدند منصور هم جلوی درب بزرگ منزل کنار بچه‌های هم سن و سال خود نشسته بود و باهم حرف میزدند . . . در منزل جز بچه‌ها و مستخدم منزل کس دیگر نبود ، همه بزرگترها بمهمانی رفته بودند . . . پدر خانواده از راه رسید بلافاصله وضو گرفت و اقامه نماز کرد . . او نماز مغرب را گذارده بود و نماز عشا را اقامه نموده بود که صدای فریاد منصور بلند شد . . .

کمکم کنید . . . بدادم برسید . . . الان میمیرم . . . کمکم کنید . . بدادم برسید



بچه‌ها همگی سنگها را روی زمین رها کردند و بدور منصور جمع شدند . . . ولی چه میتوانستند بکنند . . . ؟ منصور هم فریاد میکشید کمک میطلبید . . . فریادهای گوش-خراش او به نعره تبدیل شد . . . بچه‌ها هم شلوغ کرده بودند و صدا به صدا نمیرسید . . . پدر خانواده همچنان مشغول گذاردن نماز بود پس از آنکه نمازش را سلام گفت از اطافش بیرون آمد و یک داد کشید بر سر بچه‌ها و گفت : چه خبره . . . ؟ چرا انقدر داد و فریاد راه انداختید . . . ؟ مگر نمیتوانید مثل آدم بازی کنید که اینطور بهم ریختید . . . ؟ بچه‌ها باهم گفتند :

— آقا چون منصور فشنگ خورده . . .

— چی . . . ؟ . . . فشنگ

— بله آقا چون فشنگ

— فشنگ کجا بوده که منصور بخوره . . . باز

این پسره فیلم شد . . . ؟ . . . ؟

منصور بی اعتنا با اعتراض و حرفهای شوهر عمه‌اش که همان پدر خانواده باشد همچنان فریاد میکشید و میگفت :

بدادم برسید . . . الان میبیرم . . .

شوهر عمه‌اش مماشات را بیش از این جایز ندید و با فریاد گفت : به جهنم که مردی منصور یک قیافه حق بجانب بخود گرفت ساکت شد و چشم خود را بیک نقطه از گوشه اطاق متوجه کرد . . . بچه‌ها هم ساکت شدند ، اما همه در حالت یک اضطراب درونی بسر میبردند بخیال اینکه منصور

راست میکوبد پس از گذشتن لحظاتی

بهمین منوال درب خانه باز شد و سرو کله

مادر و خواهر و برادرش پیدا شد . . .

مادر منصور که زن فهمیده ای بود از

وضعیت بچه‌ها و نشستن منصور ساکت در

گوشه‌ای حدس زد که باز باید اتفاقی افتاده

باشد گفت : بچه‌ها . . . آفرین بر شماها که

امشب معقول نشستید . . . کوچکترین آنها

گفت : به . . . منصور فشنگ خورده

— فشنگ کجا بوده که منصور بخوره . . . ؟

حرفهایش را دیگر کسی باور نمیکرد ، اما او هم در ساختن دروغ خیره شده بود یک روز صبح پس از آنکه منصور بمدرسه رفت مادرش برای خرید از خانه خارج شد ، منصور را در خیابان دید گفت :

– منصور توی خیابان چه میکنی ؟

– او گفت معلم ما مریض بود و امروز بمدرسه نیامده بود آقای ناظم هم گفت بچهها بروید بخانه‌هایتان ، منم بخانه می‌آیم

دو روز از این واقعه گذشته بود که مستخدم مدرسه نامدای برای مادر منصور آورد که منصور روز . . . مدرسه نیامده علت آنرا توضیح دهید

مادر منصور پس از خواندن نامه بناخن صورت خود را خراشید و گفت :

ای پسر خبیث .. تو خجالت نمیکشی انقدر دروغ میگوئی ؟ . . .

خلاصه این پسر عرصه زندگی را براین مادر تنگ کرده بود هم او را بی اندازه دوست داشت وهم تحمل کارهای ناصواب و کجرویهای او را نمیتوانست بکند . . . او حرف هیچکس را گوش نمیکرد . . . خوب را میگفت ، اما آنچه که خودش دلش میخواست میکرد. روزها از پس یکدیگر میگذشت ، مادر منصور که هر روز منتظر یک حادثه تازه‌ای بود خدا را شکر میکرد که چند روزی است سرو صدائی از منصور بلند نشده . . . مثل اینکه حس ششم او بکار افتاده بود . . . همینطور بقیه در صفحه ۵۶



– میگه از بچهها گرفتم

– خوب عیبی نداره . . امشب یک روغن بادام باو میدهم بخوره . . هیچ عیبی نداره فشنگ هم مثل یک هسته میوه است که شماها بیشتر وقتها فرو میدهید

منصور که اوضاع را اینچنین دید سکوت کرد و در گوشه اطاق خوابش برد . . . بچهها هم دیدند که هیچ اتفاقی نیفتاد وفهمیدند که منصور باز دروغی گفته . .

منصور بدروغگوئی شهرت پیدا کرده بود

بازسازی فرزندان خود تنها به راهنمایی و نصیحت اکتفا ننموده با درک عوامل و از بین بردن آنها کودکان خود را از فساد و تنباهی نجات دهند .

نکته دیگری که باید در راهنمایی و ارشاد انسانها توجه کامل بدان داشت اینست که هیچگاه نباید در بین مردم فردی را راهنمایی و ارشاد کرد چه اینکار به شخصیت او لطمه زده بناچار در مقام دفاع برآمده به جدال و مرافعه خواهد پرداخت تجربه‌های

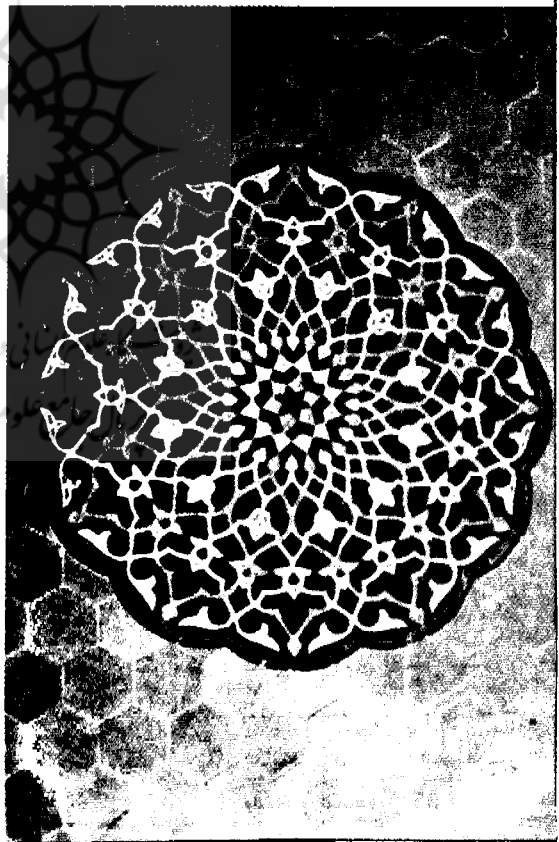
تربیتی نشان میدهد شاگردان در جمع و گروه همیشه مقاومت مینمایند در صورتیکه بطور

انفرادی با آنان برهنمایی پرداخته شود بجای یکدندگی و لجاجت تسلیم شده از کردار زشت خود عذرخواهی خواهند کرد بنابراین در خاتمه متذکر میگردد که مربیان و معلمان بکوشند راهنمایی و ارشاد خود را هیچگاه بطور علنی و آشکار انجام نداده و از نام بردن عیوب و نواقص در برابر دیگران شدیداً خودداری نمایند و از انتساب رسانی‌ها بطور مستقیم خودداری کرده بطور غیرمستقیم مسائل را مورد بحث و گفتگو قرار دهند و فراموش نکنند که برای ایجاد دگرگونی باید کمترین لطمه‌ای به شخصیت و منش افراد وارد نیاید .

و فراموش نکنیم که علی علیه السلام فرمود که راهنمایی انسانها در میان مردم و جمعیت‌ها بستواند بصورت ملامت و عیب‌جوئی جلوه گر شود .

روانشناسی ابتدا باید بعلم و عوامل رفتارهای بدآموز پی برده پس از شناسائی آنها با دگرگونی و جایجائی آن عوامل از استمرار رفتارهای انحرافی جلوگیری بعمل آورد بعنوان مثال اگر کودکی براساس علل خاصی بدروغگوئی و یا دزدی آلودگی پیدا کرده باشد با عدم تغییرات بنیادی و اساسی نمیتوان آن کودک را از آن رفتار ناروا باز داشت .

بدران و مادران و معلمان باید بکوشند برای



من شدم خلق که با عزمی حزم

پای از بند هواها گسلم

پای در راه حقایق بنهم

بادلی آسوده

فارغ از شهوت و آرزو حسد و کینه و بخل

مملو از عشق و جوانمردی و زهد

در ره کشف حقایق کوشم

شریت جرات و امید و شهادت نوشم

ز ره جنگ برای بدو ناحق پوشم

ره حق پویم و حق جویم و بیس حق گویم

آنچه آموختم

بر دگران نیز نکو آموزم

شمع راه دگران گردم و با شعله خویش

ره نمایم به همه گرچه سراپا سوزم

من شدم خلق که مثمر باشم

نه چنین زائد و بی جوش و خروش

عمر با باد و بحسرت خاموش

ای صدف سوس که چون عمر گذشت

معنی اش میفهمم

کاین سه روز از عمرم

به چه ترتیب گذشت

کودکی بی حاصل ، نوجوانی باطل

وقت پیری غافل

به زبان دیگر

کودکی در غفلت ، نوجوانی شهوت

در کهولت حسرت

میتوانست مرا تا بخدا پیش برد

لیک بیهوده تلف گشت جوانی

هیئات !



آن کسانی که نمیدانستند

زندگی یعنی چه رهنمایم بودند

عمرشان طی میگشت بیخود و بیهوده

و مرا میگفتند که چو آنها باشم

که چو آنها دائم

فکر خوردن باشم فکر گشتن باشم

فکر تامین معاش

فکر ثروت باشم ، فکر یک زندگی بی جنجال

فکر همسر باشم

کس مرا هیچ نگفت

زندگی ثروت نیست

زندگی داشتن همسر نیست

زندگی کردن

فکر خود بودن و غافل ز جهان بودن نیست

من نفهمیدم و کس نیز مرا هیچ نگفت



که صد افسوس که چون عمر گذشت معنی اش

میفهمم

حال می پندارم هدف از زیستن این است

رفیق

پای چشمهای او کبود شده بود ... دست منصور را گرفت تا تنفسش را انتحان کند .. دستش سرد بود ... مادر مضطرب و نگران از اطاق بیرون آمد تا بلکه با دیگر افراد منزل مصلحت اندیشی کند ... اما کسی جز مستخدم پیر منزل در خانه نبود ، او فوری باطاق برگشت به منصور گفت بلند شو ... بلند شو برویم نزد دکتر ...؟

اما منصور دیگر توان راه رفتن نداشت .. او میخواست چشمهایش را بپندد ... خواب سرایای او را فراگرفته بود ... دکتر منصور را معاینه و مسموم شدن او را تأیید کرد ، و بلافاصله مشغول معالجه

که پشت چرخ خیاطی مشغول دوختن لباسی بود صدای یاز شدن درب کوچه را شنید گفت :- کیسه ؟

— منصور بود گفت منم مامان و سراسیمه باطاق مادرش آمد ، مادر همچنان بکار دوختن لباس ادامه داد وحتى سر را بلند نکرد که بروی منصور نگاه کند ... چند لحظه که گذشت منصور گفت :

— مامان من سم خوردم ...

— چی سم ...؟

— بله سم خوردم ...

— سم کجا بوده ... با زمنصور شروع کردی

— مامان بخون خودت دروغ نمیگم ... سم

خوردم ...

— مادر که با دروغ پردازیهای منصور وحادثه آفرینیهایش آشنا بود بگفته او ترتیب اثر نداد ... منصور مدتی در اطاق قدم زد و مجدداً گفت :

— مامان من سم خوردم ...

مادرش یک مرتبه سرش را بلند کرد وگفت :

منصور تو یک لحظه مرا آرام نمیگذاری ...

باز امروز نمیدانم چی بنظرت رسیده یا این

بهانه بخانه آمدی ...؟

منصور سکوت کرد ...

مادر که دلش طاقت نمیآورد باخود اندیشید

که نکند راست بگوید یک وقت بی عقلی

بسرش زده باشد واقعا سم خورده باشد

سر را بلند کرد و به چهره منصور دقیق شد



دو وسیله تربیتی هست که حربه پیامبران بوده و حربه هر مربی تعلیم و تربیت نیز میتواند باشد یکی ترسانیدن از خشم خدا و یکی ترغیب کردن برحمت و رافت خداوند به بچه ۳-۴ ساله وقتی بگوئیم چنین نکن به جهنم میروی یا چنین عمل کن به بهشت میروی تدریجا این زمزمه در گوشش باقی میماند و میپذیرد و عادت میشود و ضامن اجرا فعالیت میشود باید گفت هر هفته هر روز هر ساعت باید گفت .

و هزارها بار باید گفت همچنان که شنیدن - های مکرر منشاء اثر برای تحریک بزرگسالان است شنیدنهای مکرر برای اطفال هم موید فعالیت قرار میگیرد و امر بمعروف و تبلیغ است اما در تبلیغ باید صبور بود نگوئیسد من گفتم و کافی است معلم در کلاس میگوید من گفتم و درس هم دادم فکر میکند رفیع تکلیف شده معلم مادام که اکثریت بچهها نفهمیده باشند بایستی دوباره و ده باره بگوید و مادام که مسئلهای حل کرد و هشتاد درصد بچهها نفهمیده باشند باید دوباره و سه باره و ده باره بگوید من و شما هم بعنوان امر بمعروف خیلی باید بگوئیم پس وقتی به بچههای ۳-۴-۵ ساله گفتیم که خداوند از جزء جزء زندگی باخبر هست متوجه میشود که کار بد نکند و چنین منطقی اثر میکند .

و مداوای او شد . . . دکتر برای نجات منصور خیلی تلاش کرد اما هرچه بیشتر تلاش میکرد نتیجه کمتر و کمتر میشد . . سم کار خود را کرده بود . . . ناخنهای او سیاه شده بود . . . او ناله میکرد . . . یکبار ، فقط یکبار گفت من آرزو خیلی دارم نجاتم بدهید . . . این آخرین کلامی بود که از دهان او خارج شد او دیگر حرفی نزد . . . دکتر با کمک چند دکتر دیگر بتلاش و فعالیت خود ادامه دادند اما تلاشها بی نتیجه بود دکتر پس از دو ساعت تلاش گفت : خانم خیلی متأسفم سم خیلی کاری بوده دیر هم شما فهمیدید . . . تلاشهای ما هم بی نتیجه ماند

مادر بینوا فریاد کشید . . . اشک ریخت سوخت . . . منصورش ، فرزند ناز پرورده اش فدا شد . . . فدای چی . . . فدای دروغگوئیهایش . . . چون او همیشه دروغ گفته بود این بار هم که راست گفت کسی حرفش را باور نکرد . . . مرگ او مرگی دلخراش و برای کسانش توانفرسا ، برای مادرش فاجعه ای جبران ناپذیر چه تصور میکنید ؟ در این ماجرا چه کسی گناهکار است و باید مجازات شود . . . ؟ منصور و منصورها وقتی از مادر متولد میشوند روحی چون آئینه پاک دارند اما



آئینه هر قدر روشن‌بین و صاف باشد و تصویر را خوب نشان دهد ولی باید هر روز تمییز و پاکیزه شود غبار اندک روزانه قشری ضخیم میشود که دیگر هیچ تصویری را منعکس نخواهد کرد آئینه روح کودک هم همینطور است باید هر روز از غبارها پاک شود تا بدیها و پلیدیها مجال جان گرفتن ورشدد کردن در لایه‌های غبار ایام را نداشته باشند

مادر منصور فریاد میزد . . اشک میریخت گونه میخراشید اما مقصر خودش بود
 اولین دروغ منصور را قدرت تخیل فرض نمود بزرگی روح در قالب کوچک جسم تصور کرد و درصدد برنیامد تا او را از گفتن دروغ برحذر دارد . . . بی دلیل نیست که گفته‌اند بچه عزیز است اما تربیت او مهم است و عزیزتر .
 نهال را آنطور که پرورش دهید میروید کودک را هرطور تربیت کنید بهمان نحو پرورش مییابد . . . اولین دروغ او را نیکشید ، اگر در کودکی فهمید که دروغ گفتن مجازات دارد از آن پرهیز خواهد کرد ، اگر در خردسالی دروغ نگفت در کلانسالی دروغ نخواهد گفت . کودک امروز ما و شما افراد فعال فردا و سازندگان جامعه آینده ما هستند اگر میخواهید فرزندان شما در جامعه ای مهذب زندگی کنند در تهذیب آنها بکوشید اولین معلم هرکس مادر او و اولین مکتب

دامن مادر وی است ، مسئول تربیت فرزند مادر است ، مادری که با محبت‌های نسنجیده و بیموقع خود فرزندش را لوس میکند راه زوال و نابودی او را هموارمیسازد ، بعد از دامن مادر تربیت بر عهده معلم است اگر دانش‌آموزی روزی تکالیف مدرسه‌اش را انجام نداد معلم میتواند اغماض کند اما اگر دروغ گفت بهیچوجه نباید اغماض کند باید او را مجازات کند و بداند که دروغ گفتن مجازات دارد . . . منصور و منصورها که با گفتن اولین دروغ مجازات نشدند ، آمال و آرزوهای خود و پدر و مادرشان را باخود در دل خاک بردند ، مجازات بموقع ارزشمندتر از محبت بیموقع است به بهانه محبت و دوستی از تربیت و تهذیب اخلاق فرزند و شاگرد کوتاهی نکنید چه آنکه گفته‌اند :

سببی که سهیلش نزند رنگ ندارد
 دروغگو دشمن شما و اجتماع شما است ، برای خود و اجتماعتان دشمن درست نکنید و نگذارید دروغگو در اجتماع شما راه یابد و اگر میخواهید چون مادر منصور خاک ره برسر نریزید و مشتش بر سینه نکوبید و گونه با ناخن نخراشید از اول روز بارکارهای زشت و ناصواب او مماشات نکنید واز تنبیه بجای و تشویق بموقع کوتاهی نکنید .